

چکیده:

برای حیات بخشیدن به امنیت (بقاء)، هر بازیگری به ضرورت می باید الگوی امنیتی متناسب با ویژگیهای داخلی و شرایط بین المللی را برای خود ترسیم کند. کشورهای خاورمیانه هم از این امر مستثنی نیستند. الگوی امنیتی حاکم بر منطقه مبتنی بر مکانیزم توازن قواست. اما الگوی امنیتی مبتنی بر توازن قوا به لحاظ وجود بحرانهای سه گانه داخلی در اکثر قریب به اتفاق کشورهای منطقه و به لحاظ حضور وسیع و گسترده قدرت هژمون جهانی در منطقه، قادر به این نبوده است که شرایط مطلوب برای بالا بردن ضریب امنیتی و تقویت بقاء را به وجود آورد.

کلیدواژه ها: الگوی امنیتی، بحران، مشروعیت، وابستگی متقابل، توازن قوا، همکاری و اشتراک مساعی

* استادیار علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال چهاردهم و پانزدهم، شماره ۴ و ۱، زمستان ۱۳۸۶ و بهار ۱۳۸۷، صص ۶۰-۴۱

هدف حیسات بخش هر الگوی امنیتی شکل دادن به نظم است. در چارچوب نظم به عنوان یک پدیده است که این امکان به وجود می آید بازیگر از این فرصت برخوردار شود تا بتواند به ذهنیت خود در تمامی قلمروها جامه عمل بپوشاند. بازیگران در صحنه بین المللی به گونه های متفاوت از هم متمایز هستند. این نیز بسیار طبیعی است. مؤلفه های شکل دهنده قدرت کشورها از نقطه نظر کیفی و کمی با هم متفاوت می باشند. ظرفیتهای و ساختارهای داخلی از درجات گوناگونی از پیچیدگی و کارآمدی برخوردار می باشند. نقشی که کشورها در صحنه گیتی ایفا می کنند، میزان نفوذ و رخنه ای که دارند و میزان پرستیژ و اعتبار آنها، پرواضح می سازد که از تفاوت های عدیده و عمده ای برخوردار باشند. با درک این واقعیتهاست که متوجه می شویم چرا الگوهای امنیتی یکسان به وسیله بازیگران ترسیم نمی شود و اینکه چرا الگوها مداوماً در معرض تحول و دگرگونی هستند. سؤالی که مطرح می شود، این است که الگوهای امنیتی در خاورمیانه با درک اینکه تفاوت های فراوانی بین کشورهای منطقه وجود دارد، چه می باشند؟ کشورهای منطقه مطلوب ترین الگو را آن یافته اند که دولت محور است و تأکید را بر اولویت توانمندیهای نظامی می گذارد. اینکه چرا این دو مؤلفه کلیدی هستند، بیش از هر چیز به ضرورت واقعیت های حاکم در داخل این جوامع بستگی دارد. کیفیت ساختارها، نهادها، ارزشها و تعاملات در درون کشورهای منطقه، در عین حال سبب شده است که منطقه در کلیت خود بسیار آسیب پذیر در برابر فشار بین المللی، حضور بازیگران برتر جهانی در منطقه به شکل وسیع و به شدت غیر مرتبط در گفتمانهای بین المللی در رابطه با مدیریت تعاملات بین المللی و از همه مهم تر، کیفیت این تعاملات گردد. بنابراین، پر واضح می گردد که یک رابطه تنگاتنگ بین محوریت دولت و قدرت نظامی در حیات بخشیدن به الگوهای امنیتی به وسیله کشورهای منطقه و آسیب پذیری به شدت فزاینده آنان در برابر بازیگران برتر فرامنطقه ای، وجود دارد. این کشورها، بدون اینکه توجهی به فضای بین المللی داشته باشند، الگوهایی را انتخاب می کنند که الزامات درونی آنها را دیکته می کند، که این خود باعث ناکارآمدی و شکنندگی الگوها از همان نقطه آغازین می گردد. اگر واقعیت های

جهانی نادیده گرفته شود، نمی توان نظم را برقرار کرد و اگر شکنندگی وسیع و فزاینده داخلی انکارپذیر باشد، نمی توان انتظار داشت نظم کارآمد باشد .

ستونهای سه گانه الگوی امنیتی

هدف غایی هر بازیگری، تداوم بقاء است، به همین روی ماهیت هر الگوی امنیتی بر این اساس شکل می گیرد که این مهم را تجلی سازد. عناصر به وجود آورنده ارزشمندترین کالایی که هر ساختار سیاسی در پی آن است، یعنی بقاء، متشکل از بهره مند بودن از استقلال، بر خور داری از یک پارچگی ارضی، استقرار ارزشها یا ایدئولوژی مطلوب نظر و حفظ حاکمیت در تمامی ابعاد آن است. دستیابی به آزادی در حیطه تصمیم گیری، آرامش خاطر به لحاظ مصونیت فیزیکی، تقارن روانی با کلیت جامعه به جهت جهان بینی هم سو و در اختیار داشتن قدرت رخنه در سرتاسر جامعه به معنای تأثیر گذاری در چگونگی حیات یافتن تعاملات اجتماعی و کیفیت این تعاملات، خواست هر بازیگری است. پس اگر هدف هر بازیگری تحقق بقاء است، به ضرورت توجه می بایستی متوجه محیط بیرونی هم بشود؛ چرا که بر همگان واضح است که «در طول تاریخ و قرون، فشارها بر خاسته از فرامرزها، تأثیر تعیین کننده بر ساختار داخلی داشته اند.»^۱ این بدان معناست که راهبرد مبتنی بر تداوم بقاء به ضرورت می بایستی برای اینکه در تحقق مبنای بنیادی خود موفق شود، متوجه تنیدگی شرایط داخلی و بین المللی گردد و اینکه هر دو از هم متأثر می شوند، هر چند که میزان و کیفیت تأثیر پذیری بستگی فراوان به دوره تاریخی، حجم توانمندی، جایگاه بین المللی، چارچوب مشروع و تأثیر گذار ارزشی در گستره گیتی و توزیع قدرت و به عبارت صحیح تر، چگونگی توزیع قدرت در سطح سیستم دارد. کشورهای خاورمیانه به مانند هر بازیگر بین المللی در وهله اول به تداوم بقاء فکر می کنند. در عین حال، مانند هر بازیگر دیگری در صحنه تعاملات جهانی، ساختار قدرت در این جوامع باید توجه را معطوف به این بکند که اصل سامان دهنده تعاملات بین المللی چه چیز می باشد. بقاء در خلاء شکل نمی گیرد، بلکه در بطن محیط حیات می یابد. کیفیت محیط بین المللی نقش اساسی در این دارد که تصمیم گیرندگان چه نوع

الگوی را بهینه‌ترین، در راستای تأمین بقاء تصور می‌کنند. پرواضح است که برای تداوم بقاء نیاز به امنیت برای بازیگر است؛ چرا که در بطن امنیت است که ابزار لازم برای تبلور بقاء شکل می‌گیرد. پس برای ایجاد امکان تصمیم‌گیری آزاد، مصونیت فیزیکی، ارتقاء ارزشی و یا ایدئولوژی که حیات بخش هویت می‌باشد و ملموس ساختن حاکمیت به کشورهای خاورمیانه، واجب است که الگوی امنیتی مناسب را ترسیم سازند. رهیافتهای متفاوتی برای میسر نمودن فزون‌ترین میزان امنیت و به تبع آن الگوی امنیتی متناسب وجود دارد. اینکه کدامین یک از این رهیافتهای بهینه‌ترین است و خواست کشورهای منطقه را برآورده می‌سازد، باید با توجه به سه معیار ارزیابی شود. الگوی امنیتی بهینه است که «عملی» و به عبارتی «شدنی» باشد. خواست تصمیم‌گیرندگان محققاً کلیدی است، اما این ضرورت است که چارچوبی دنبال شود که مبتنی بر واقعیتها باشد، هر چند ممکن است به هیچ وجه مطلوب نظر رهبران سیاسی که در تحلیل نهایی مسئولین مشخص نمودن ماهیت الگوی امنیتی هستند، نباشد. منابع داخلی و حدود و کیفیت آن باید به این توجه داشته باشند که، ظرفیت ساختار سیاسی برای بسیج منابع در نظر گرفته شود و عمق و وسعت گسلهای موجود در اجتماع مورد تعمق قرار گیرد. در بعد بین‌المللی هم باید نگاه متوجه این نکته باشد که اصل سامان‌دهنده تعاملات بین‌المللی چه می‌باشد. بازیگر و یا بازیگران مطرح چه منافعی را در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای برای خود ترسیم ساخته‌اند و کشورهای منطقه و به خصوص بازیگران متخاصم، چه رابطه‌ای با بازیگران تأثیرگذار فرامنطقه‌ای برقرار کرده‌اند. توانمندیهای داخلی در تمام ابعاد فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی و از سوی دیگر، چینه‌بندی قدرت در سطح بین‌المللی باید به ارزیابی گرفته شوند و براساس آن الگوی امنیتی متناسب تدوین گردد. الگوی امنیتی عملی، آسیب‌پذیریهای داخلی را برجسته نمی‌سازد و توجیه اخلاقی برای قدرتهای بزرگ و به خصوص بازیگران بزرگی که سیاستهای خصمانه را پی گرفته‌اند، به وجود نمی‌آورد که حضور خود را در منطقه بیان کنند. ارزشها و معیارهای شخصی تصمیم‌گیرندگان در چارچوب واقعیتها، باید به ایفای نقش در شکل دادن به الگوی امنیتی بپردازند، نه اینکه مبنایی باشند بر اینکه واقعیتها به تحریف گرفته و یا اینکه نادیده

انگاشته شوند. مؤلفه های قدرت بازیگران مطرح که در منطقه حضور دارند، به خصوص بازیگرانی که سیاستهای خصمانه را انتخاب کرده اند، کاملاً در نظر گرفته و توجه شوند و اینکه چه ویژگیهایی در داخل کشور است که به افزایش توانمندیهای بازیگران مؤثر نظام بین الملل در رابطه با منافع کشور منجر می شود. توجه باید معطوف به «قدرت، منافع و ائتلافها گردد»^۲ تا بتوان الگوی امنیتی عملی را ترسیم ساخت. با در نظر گرفتن اینکه توانمندیها، گسلها و ارزشها در داخل مداوماً به لحاظ تحولات اقتصادی، نوآوریهای فناورانه و جابه جایی نخبگان مستعد تغییر می پذیرند و با در نظر گرفتن این واقعیت که صحنه جهانی به جهت سیال بودن توزیع قدرت مداوماً در بستر تحول است، الگوی امنیتی عملی است که این واقعیتها را در فرایند حیات یافتن اهمیت کافی مبذول می دارد. الگوی امنیتی برای اینکه ویژگی بهینه بیابد، باید در کنار عملی و شدنی بودن، «متناسب» با اهداف بیان شده به وسیله ساختار سیاسی باشد. هر کشوری با توجه به درکی که از منافع خود دارد، مجموعه ای از اهداف را برای خود معین و مشخص می کند و عزم را در این راستا قرار می دهد که این اهداف را متبلور سازد. بازیگر در وهله اول باید به یک تعریف کلی و جامع از منافع که قابل قبول برای کلیت جامعه است، دست یابد. برای اینکه تنش در جامعه به وجود نیاید و ساختار قدرت با چالش مواجه نگردد، ضروری است که معیاری قابل قبول به وجود آید که براساس آن اهداف مشخص شوند؛ ضرورت وجود معیار از آن جهت است که از تفرقه و تعارض درون اجتماعی جلوگیری شود. این معیار در طول تاریخ چیزی جز منافع ملی نبوده است. منافع ملی از یک سو باید به عنوان دارایی عینی و قابل اندازه گیری مطرح گردد و از سوی دیگر، به عنوان نماد هنجاری نگریسته شود.^۳ منافع ملی به عنوان معیار از این قابلیت برخوردارند که به اهداف، انسجام و هماهنگی دهند و از سویی دیگر، یک ارتباط اندام وار بین ویژگیهای داخلی و اهداف در صحنه بین المللی به وجود آورند. اهدافی که در رابطه با منافع ملی حیات پیدا کنند، این تمایز را می یابند که مقبولیت عمومی را کسب و حمایت روانی مورد نیاز برای موفقیت هر هدفی را به صحنه می آورند. ضرورت تناسب الگوی امنیتی و هدف در این است که بتوان حداکثر بهره را از ظرفیتهای روانی جامعه که الزامی برای مشروعیت بخشیدن به الگوی امنیتی است،

به دست آورد. اهداف هستند که معین می سازند ساختار سیاسی چه خواستهایی را در منطقه و جهان دنبال می کند. اهداف که در چارچوب میزان توانمندیها، ارزشها و اراده و خواست تصمیم گیرندگان شکل می گیرند، جهت گیری خط مشی ها را متجلی می سازند. الگوی امنیتی باید در رابطه با این اهداف شکل بگیرد تا یک پارچگی مطلق در بدنه سیاسی در خصوص اینکه دشمنان و دوستان که امین بازیگران هستند و چه سیاستهایی را در قبال آنها باید به صحنه آورد، شکل بگیرد. تناسب الگو و هدف از آن روی الزامی است که از یک سو، کارآمدی اهداف را به حداکثر می سازند و از سویی دیگر، الگوی امنیتی را وجاهت ملی می بخشد و برای کشورهای دوست و دشمن معرز می سازد که الگو بازتاب ظرفیتها، گسلها، ارزشها و اراده کلیت جامعه می باشد و تداوم آن ضرورت بقای جامعه است و به همین روی پیاده سازی آن خواست ملی است. برای حیات بخشیدن به یک الگوی امنیتی بهینه، ویژگی دیگر در این است که الگوی مورد نظر «اعمال پذیر» باشد. این بدان معناست که نخست اینکه، جامعه آن را مشروعیت ببخشد؛ و دوم اینکه، در صحنه منطقه ای و جهانی تعارض سازمان یافته و استحکام یافته در رابطه با آن حیات نیابد. الگوی امنیتی برای اینکه اعمال پذیر باشد، نیازمند وجود اراده در بین مردم و تصمیم گیرندگان است. تنها در صورتی این سهم حاصل می شود که مردم و صاحبان قدرت به تعریف هم سو از منافع ملی برسند و تعامل دوجانبه بین آنها برقرار شود. باید یک تعریف در شکل حداقل آن از دشمنان وجود داشته^۱ و یک اجماع نظر نسبی در خصوص منافع ملی در بین رهبران و مردم قابل رؤیت باشد. نیاز به این است که منابع چهارگانه موجودیتی، حیاتی، اساسی، حاشیه ای^۲ از دید رهبران و مردم به یک شکل هم سو، تعریف و طبقه بندی شوند. تعامل دو سویه تنها در شرایطی امکان پذیر است که مشروعیت ساختار سیاسی در بین مردم وجود داشته باشد و از دید آنان، رهبران نه براساس منافع قوی، قبیله ای، زبانی و شخصی بلکه در چارچوب منافع ملی است که به ترسیم دوست و دشمن در منطقه و در صحنه جهانی می پردازند. وجود این ویژگی، پرواضح است که منابع داخلی مورد نیاز برای قابلیت و وجاهت بخشیدن به الگوی امنیتی را به وجود می آورد. در عین حال الگوی امنیتی برای اینکه اعمال پذیر باشد، باید با بازیگران مطرح بین المللی به خصوص آنهایی که

در منطقه حضور فعال و همه گیر دارند، تدوین و طراحی گردد. از این جهت، ضروری است که به خواست و نیات بازیگران مطرح توجه شود که آنان جایگاه خود را به جهت الزامات سیستم بین الملل یافته اند و سیستم، ترجیحات خود را جدا از اینکه بازیگران چه تصمیمی می گیرند، تحمیل می کند. این بدان معناست که الگوی امنیتی تنها در صورتی به اهداف مشخص شده می رسد که ارزشها و اولویتهای سیستم را مدنظر قرار دهد. هرگونه تعارض به این معناست که احتمال موفقیت الگوی امنیتی به شدت وسیعی کاهش می یابد. نتایج رقم خورده برای بازیگران، به شدت به عملکرد سیستم مربوط می گردد که این، اعتبار و اهمیت سیستم را در حیطه روابط بین الملل به نمایش می گذارد. بازیگران مطرح در واقع مسئولیت تداوم و اجرای ارزشها و رویه های مورد نظر سیستم را برعهده دارند و به همین روی الگوی امنیتی هنگامی قابلیت پیاده سازی را پیدا می کند که در تقابل با سیستم نباشد؛ چرا که اگر چنین حادثه ای به وقوع بپیوندد، بعید است که الگوی امنیتی به مرحله پیاده سازی برسد. با در نظر گرفتن مطالب ذکر شده، به این نتیجه می رسیم که الگوی امنیتی تنها در صورتی تجلی بیرونی می یابد که سه ستون ضروری برای شکل گیری آن یعنی اصل تناسب، امکان پذیر بودن و اعمال پذیر بودن، حاضر باشند. اما این اصول برای اینکه حیات یابند، باید بر چارچوب یک تئوری استوار باشند تا ماهیت آنها مشخص شود. برای اینکه ماهیت شکل بگیرد، باید این اصول را مبتنی بر یک رهیافت فکری خاص نمود؛ چرا که هر رهیافتی محققاً اولویت را به تعریف خاصی از امنیت و چگونگی شکل گیری آن می دهد. الگوی امنیتی که براساس معیارهای رهیافت هایزی حیات یابد، تأکید را به انباشت قدرت و به ویژه قدرت نظامی می گذارد. براساس این رهیافت، الگویی موفق می شود که براساس انباشت فزاینده قدرت سخت افزاری یعنی قدرت نظامی بنا گردد. در این دیدگاه هدف نباید کسب قدرت مطلق باشد، بلکه قدرت ماهیت نسبی دارد و در رابطه با میزان قدرت دیگر بازیگران حجم قدرت باید تعیین شود و قدرت مطلق وجود ندارد. الگوی امنیتی از این دیدگاه ضرورت دارد که به ائتلافها توجه بکند. یکی از راههای افزایش قدرت، وارد شدن به ائتلافها با قدرتهایی است که هدفهای مشابه دارند و یا اینکه دارای دشمنان مشابه هستند. در این رهیافت کمترین توجهی

به ایدئولوژی می شود. آنچه در حیات بخشیدن به ائتلافها و شراکتها باید مورد توجه واقع شود، تقارن منافع می باشد. در این دیدگاه، ائتلافها سیال هستند و با توجه به شرایط محیطی و دگرگونی در توزیع قدرت باید حیات یابند. توجه باید معطوف به یک پارچگی ارضی قدرت نظامی و محوری بودن دولت شود.^۷ رهیافت دیگر که براساس آن الگوی امنیتی می تواند شکل بگیرد، چارچوب نظری کانتی است. رهیافت کانتی بنا را بر این قرار می دهد که الگوی امنیتی بهینه امنیت ملی را تعریفی بسیط باید ارایه دهد. امنیت نه تنها برخاسته از انباشت قدرت نظامی است، بلکه دارای بعد انسانی و نرم افزاری هم می باشد. در این تعریف، الگوی امنیتی مطلوب و کارآمد باید امنیت انسانی شهروندان را در نظر بگیرد. این فقط دولت نیست که بازیگر مطرح در صحنه بین المللی است، بلکه بازیگران غیردولتی که دارای نقش در جامعه مدنی هستند از اهمیت برخوردارند و باید به آنها به عنوان عناصر و مؤلفه های تعیین کننده تأثیرگذار توجه معطوف شود. الگوی امنیتی باید براساس این منطق شکل بگیرد که بازیگران مواجه با مشکلات همسان هستند و در نتیجه باید به راه حل های مشترک بسنده کنند. منافع ملی بازیگران در تعارض نیستند، بلکه مکمل یکدیگرند. از طریق همکاری و نه رقابت بین بازیگران است که منافع تأمین می شود و الگوی امنیتی مطلوب آن است که براساس درک نیاز به همکاری و قبول اینکه منافع مشترک وجود دارد، به وجود آید.

رهیافت کانتی که خصلتی لیبرال دارد، همکاری را اساس و محور هر تعامل و هرگونه چارچوبی قرار می دهد.^۸ رهیافت دیگری که الگوی امنیتی می تواند براساس منطق نظری آن شکل بگیرد، رهیافت «گروسنی» است که تأکید را بر اولویت معیارهای اخلاقی و حقوقی می گذارد. در این دیدگاهها تعامل بازیگران در صحنه جهانی باید براساس یک سری رویه ها، قوانین، ضوابط و ارزشهای مشترک و توافق شده که هدفش ارتقاء حیات انسانهاست، به وجود آید. در این چارچوب، الگوی امنیتی باید براساس معیار ارتقاء رفاه مردم حیات یابد و اینکه بازیگران ذاتاً از هم سویی و اشتراک منافع برخوردارند و منافع آنان کمترین تعارضی را به نمایش می گذارد. این رهیافت که ماهیتی اخلاقی و حقوقی دارد، دولت را تنها یکی از بازیگران می داند و توجه را معطوف به عناصر و عوامل شکل دهنده جامعه مدنی می سازد.

آنچه این رهیافت را متمایز می‌سازد، خصلتهای اخلاقی و انسانی آن است.^۹

در منطقه خاورمیانه، رهیافت غالب پرواضح است که رهیافت هابزی می‌باشد. این بدان معناست که رهبران و نخبگان تصمیم‌گیرنده در صحنه سیاست خارجی، براساس این درک به تعریف دنیا می‌پردازند که بالاترین ارزش همان قدرت نظامی است. در این تعریف، عنصر محوری در صحنه بین‌المللی دولتها هستند که دارای منافع متعارض می‌باشند. ذهنیت اکثر قریب به اتفاق تصمیم‌گیرندگان بر این محور بنا شده است که کشورها دارای منافع متعارض هستند و بهترین روش برای حیات بخشیدن به امنیت، انباشت مداوم قدرت است؛ البته توجه شود که اینجا معطوف به توانمندی نظامی و درک سخت‌افزاری از قدرت است. کشورهای منطقه الگوی امنیتی مطلوب را آن یافته‌اند که بر اساس فزون‌تر ساختن جایگاه بازیگر باشد. بر اساس همین درک است که منطقه آسیای جنوب غربی یکی از نظامی‌ترین مناطق در خارج از جهان غرب می‌باشد. حجم وسیعی از منابع کشورهای منطقه به بودجه نظامی تخصیص داده شده است؛ چرا که تعریف مشروعیت یافته رابطه مستقیم بین امنیت و قدرت نظامی برقرار می‌سازد. با توجه به این واقعیت که هدف اکثر این بازیگران استحکام موقعیت نظامی خود در منطقه است، شاهد حضور گسترده نیروهای خارجی در منطقه هستیم. بسیاری از کشورهای منطقه، نزدیکی به یکی از قدرتهای مطرح را چه از طریق خرید تسلیحات و چه از طریق واگذاری پایگاهها، یکی از پایه‌های حیات‌دهنده الگوی امنیتی خود قرار داده‌اند. در چارچوب رهیافت هابزی، یکی از راههای ایجاد توازن در قبال دیگر بازیگران در منطقه که ضرورتاً دارای منافع متعارض هستند، افزایش قدرت از طریق نزدیکی به منابع خارجی است. به همین روی، کشورهای مطرح بین‌المللی نقشی به مراتب وسیع‌تر از گذشته در منطقه بازی می‌کنند و کشورهای منطقه بیش از همیشه وابسته به این قدرتها گشته‌اند. الگوی امنیتی غالب در منطقه همانا الگوی هابزی است که تأکید فراوان بر قدرت نظامی دارد و توجه قلبی به بعد انسانی امنیت می‌کند. به همین روی است که بسیاری از بازیگران منطقه‌ای در داخل جوامع خود، ناتوان از این بوده‌اند که گسلهای متعدد و عمیق را برطرف کنند. هرچند این کشورها از قدرت نظامی برخوردار هستند، اما دارای ضعفهای

گسترده داخلی هستند که منجر به تضعیف کارآمدی الگوهای امنیتی که در منطقه وجود دارد، گشته است. در شرایط امروز جهانی که به جهت فقدان نزاعهای ایدئولوژیک در سطح بین‌المللی به شدت متمایز از دوران جنگ سرد است، باید متوجه بود که انحصار تأکید بر قدرت نظامی دیگر جوابگو نیست. سیاست جهانی به طور بنیادی به دو شکل تغییر یافته است: اول اینکه، به طور اساسی در اطراف خطوط فرهنگی و تمدنی باز چینه‌بندی شده است؛ دوم اینکه، سیاست بین‌الملل همیشه درباره قدرت است. روابط بین‌الملل به موازات این بعد حیاتی در حال تغییر می‌باشد.^۱ الگوی امنیتی که در صدد است از طریق توازن قوا به امنیت خود شکل دهد، دیگر کارآمد نیست. یعنی اینکه هزینه‌هایی را که باید تقبل کرد برای اینکه بتوان به منافع تعریف شده دست یافت، بسیار فزون‌تر از دستاوردهاست. الگوی امنیتی مبتنی بر مؤلفه‌های رهیافت هابزی که توازن و وابستگی به قدرتهای بزرگ را که به لحاظ خرید تسلیحات ایجاد می‌شود، دنبال می‌کند، از ظرفیت ضروری برای حیات بخشیدن به امنیت ناتوان است. در اینکه توازن قوا یکی از قدیمی‌ترین مفاهیم در ادبیات روابط بین‌الملل است، شک و تردیدی نیست، اما با حدوث دو پدیده جهانی شدن و هژمونی لیبرال دیگر تلاش برای توازن ضرورت خود را از دست داده است. توازن قوا به لحاظ تاریخی برخاسته از وجود «... رقابتها و تعارضات قدرتهای بزرگ و مهم‌تر از همه ... جنگهای جهانی می‌باشد.»^{۱۱} امروزه دیگر رقابت خصمانه و دشمنانه بین بازیگران مطرح وجود ندارد و رقابت کاملاً ماهیت غیرحذفی پیدا کرده است. در عین حال به جهت افزایش اهمیت سرمایه در تولید کالا و اینکه سرمایه مرز نمی‌شناسد و سیال است و همیشه در جایی که فزون‌ترین برگشت را دارد و در فضایی که امنیت دارد خود را پدیدار می‌سازد، الگوی امنیتی برخاسته از درک هابزی قادر به این نیست که منافع را به گونه‌ای بهینه تأمین سازد. کشورهای منطقه که غالب آنها الگوی امنیتی قدرت نظامی محور را مبنا قرار داده‌اند، قادر نخواهند بود که امنیت خود را که مبنای حیات بخش هر الگویی است، شکل بدهند. به همین روی است که حضور کشورهای برتر سیستم بین‌الملل در منطقه افزایش یافته است و در نتیجه امنیت کشورهای منطقه به شدت با خطر مواجه است. الگوی امنیتی باید با توجه به ویژگیهای شرایط بین‌المللی به عنوان یکی از

ستونهای حیات بخش شکل بگیرد. الگوی امنیتی هابزی که در منطقه غالب است، از این ویژگی بری است و در نتیجه نمی توان انتظار داشت که امنیت در شکل مطلوب آن برای بازیگران منطقه فرصت تجلی پیدا کند.

نظم، بحران و الگوی امنیتی

وجه مشخصه و یکسان تمامی بازیگران در صحنه بین المللی جدا از کیفیت جایگاه بین المللی، بدون توجه به ویژگیهای داخلی و بدون در نظر گرفتن حجم قدرت تداوم بقاست. به همین روی است که باید آگاه بود هر اقدامی که برای بقای دولت مهم است، به ضرورت توجیه خاص خود را می یابد.^{۱۲} تمامی تئوریهای روابط بین الملل با اتفاق نظر در این مبحث آغاز می شوند که ضرورت حیاتی همانا بقاء است. این نظر ماکیاوولی که از مقبولیت فزاینده ای برخوردار است، باید مورد توجه قرار گیرد که اصولاً هر اقدامی که برای بقای دولت اهمیت دارد، به ضرورت توجیه آن را باید در بطن نیاز به بقاء یافت.^{۱۳} برای دستیابی به بقا در کنار محدود ساختن خشونت در صحنه روابط بین الملل، ضروری است که در ابتدا نظم ایجاد شود. تنها بر بستر نظم است که این فرصت برای بازیگر حیات می یابد تا عناصر ضروری برای تداوم بقا را سامان دهد. نظم چیزی نیست جز یک «الگوی کنشی که اهداف اولیه و اساسی جامعه دولتها یا جامعه بین الملل را تداوم می دهد».^{۱۴} نظم این مهم را ایجاد می کند که با شکل دادن به یک سری ترتیبات رسمی و غیررسمی، تعامل بین بازیگران قابل پیش بینی شود. البته باید توجه داشت که نمی توان گفت نظم وجود دارد و یا اینکه وجود ندارد، و با توجه به اینکه نظم یک فرایند است، پس ضروری است که صحبت از میزان نظم کرد. نظم بر اساس یک سری از هنجارها شکل می گیرد که حیات بخش معیارهای رفتاری است.^{۱۵}

الگوهای امنیتی به این لحاظ شکل می گیرند که نظم را متجلی سازند. با توجه به اینکه امروزه در مقام مقایسه با اروپای غربی دوران جنگ سرد، قاره آسیا به لحاظ وسعت گسلها، گستردگی فقر و رقابت تسلیحاتی خطرناک تر جلوه می کند،^{۱۶} نیاز شدیدتری احساس می شود نظمی برقرار شود که بتواند موفق به مدیریت این محیط بی ثبات شود. «بی ثباتی ...

یک احتمال قطعی در آسیاست.^{۱۷} برای جلوگیری از اینکه بی ثباتی منجر به بحران امنیتی گردد، الگوی امنیتی باید به گونه ای ترسیم گردد که به بهترین وجهی نظم را سامان دهد. راههای متفاوتی برای رسیدن به نظم است. دستیابی به «هژمونی» مطلوب ترین چارچوب از نقطه نظر هر بازیگر است. هژمونی هنگامی تحقق می یابد که «نظم طبیعی چیزی جهانشمول به نظر برسد»^{۱۸} و چون این مهم به سختی حاصل می شود، دستیابی به آن کمتر امکان دارد. کشورهای خاورمیانه به دلایل خیلی واضح از این امکان برخوردار نیستند که الگوی امنیتی خود را بر پایه دستیابی به هژمونی منطقه ای حیات دهند. کشورهای منطقه، اوج گرفتن یکی از بازیگران در منطقه به عنوان قدرت هژمون را پذیرا نیستند. این اعتقاد در منطقه وجود دارد که ثبات هنگامی محتمل تر است که تعداد بازیگران مطرح در منطقه کثیرتر باشد. این در راستای تئوری ثبات مبتنی بر ساختار چند قطبی است.^{۱۹} اصولاً برای ایجاد و الگوی امنیتی مبتنی بر هژمونی، ضرورت اولیه بهره مند بودن کشور خواهان هژمونی از حاکمیت غیر مشروط است. آنچه در بسیاری از کشورهای منطقه به وضوح قابل رویت است، فقدان وجود حاکمیت به مفهوم عملی آن می باشد. یعنی اینکه در بسیاری از کشورهای منطقه ما شاهد «برتری و اقتدار مطلق نیستیم»^{۲۰} که تجلی گر وجود حاکمیت در شکل عملی آن باشد. آنچه در بسیاری از کشورهای منطقه تحت عنوان حاکمیت وجود دارد، همانا حاکمیت حقوقی است که از نظر قوانین بین المللی منای حاکمیت است. معضل کشورهای منطقه این است که از نفوذ کامل در کشورهای خود برخوردار نیستند و بر تمامی جغرافیا چه از نقطه نظر ارزشی و چه از نظر سیاسی، کنترل کامل را دارا نیستند. راه دیگر برای تحقق نظم، حیات بخشیدن به «وابستگی متقابل» بین کشورهای منطقه از طریق گسترش مبادلات اقتصادی در میان آنان است. با در نظر گرفتن اینکه سیستم بین الملل حاکم مترادف با یک «دیوانه خانه»^{۲۱} است و امکان نزاع مداوماً خودنمایی می کند، برقراری ارتباطات اقتصادی گسترده، منافع کشورها را به یکدیگر گره می زند و رفاه هریک را به رفاه دیگری متصل می سازد. این باعث می شود که برای از دست ندادن منافی که از وابستگی متقابل اقتصادی ناشی می شود، به جنگ و منازعه برای ایجاد امنیت متوسل نشود. وابستگی متقابل به این معناست که اهمیت و

نقش تصرف سرزمینهای دیگر برای کسب منابع، عملاً از معادلات حذف شده است. از سوی دیگر، چون مبادلات گسترده دوجانبه اقتصادی منجر به بهره مند شدن گروههای مختلف در جامعه می شود، آنانی که فزون ترین نفع را می برند، برای تداوم آن تمامی تلاش را به صحنه می آورند تا نظم مختل نشود.^{۲۲} معضل کشورهای منطقه در این است که آنان دارای اقتصاد مکمل نیستند و اکثر قریب به اتفاق آنان دارای اقتصاد استخراجی نمی باشند که این، آنان را مجبور می کند شریک تجاری را در غرب که خواهان منابع آنان است، جستجو کنند؛ چرا که فاقد مشتری برای کالای استخراجی خود در منطقه هستند. حتی آن کشورهایی که اقتصاد تولیدی دارند، کالاهایی را تولید می کنند که خریداری برای آنها در منطقه وجود ندارد. این واقعیت باعث شده است که الگوی امنیتی مبتنی بر مبادلات تجاری که اصل حاکم در غرب شده است، عملاً فاقد امکان تحقق در منطقه باشد. راه دیگر تحقق نظم، از طریق شکل دادن به الگوی امنیتی مبتنی بر ایجاد ساختار قدرت سیاسی در کشورهای منطقه با «ویژگیهای دموکراتیک» می باشد. فرض بر این است که کشورهایی که دارای ساختار سیاسی هم سو دموکراتیک باشند، ضرورتی برای جنگ و منازعه نمی یابند و اختلافات را سعی می کنند از طریق مصالحه حل و فصل نمایند.^{۲۳} مشکل اصلی و اساسی در کشورهای منطقه این است که جهت وجود گسلهای متعدد و وسیع اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حکومتها با چالش مواجه هستند.^{۲۴} به همین روی، هویت رژیم در هر جغرافیایی به طور کامل پذیرفته نشده است و در چنین شرایطی این امکان نیست که ساختار قدرت در تمامی کشورهای منطقه از ماهیت دموکراتیک برخوردار شوند. برای رسیدن به ساختار سیاسی دموکراتیک، نیاز اولیه به وجود یک پارچگی فرهنگی است. اما واقعیت بسیاری از کشورهای منطقه، هم سو با این نیاز نیست. به جهت گسلهاست که بسیار مشکل است بتوان از تکامل و پایان فرایند دولت سازی در بسیاری از کشورهای منطقه صحبت کرد. هر زمان مناقشه و بحران به جهت تفاوتهای غیرمقاطع و به عبارتی هویتهای متفاوت و مجزا حیات یابد، فرایند دولت سازی به غایت نمی رسد^{۲۵} و در چنین صورتی، ساختار قدرت اصولاً ابزار و مؤلفه های ضروری برای شکل دادن به یک ساختار دموکراتیک را فاقد می گردد.

الگوی امنیتی مبتنی بر ساختار هم سو و دمکراتیک در این منطقه عملیاتی نمی باشد؛ چراکه هنوز فرایند دولت سازی به غایت خود نرسیده است و گسلهای فزاینده مانع بزرگی بر سر تحقق این مهم هستند. راه دیگر برای تحقق نظم، سامان دهی به الگوی امنیتی مبتنی بر «همکاری و اشتراک مساعی» در تمامی زمینه های اقتصادی، سیاسی و نظامی است. این چارچوب لیبرال بر این نکته تکیه دارد که بازیگران از اشتراک منافع در بسیاری از حیطه ها برخوردار هستند و از طریق همکاری با کاهش هزینه ها به گونه ای بهینه، قادر به تأمین امنیت در هر دو شکل سخت افزاری و نرم افزاری آن هستند. در منطقه آسیای جنوب غربی، الگوی امنیتی مبتنی بر همکاری به شکل واقعی و عملیاتی آن تحقق نیافته است. حمله به کویت و عدم اقدام به وسیله کشورهای عضو شورای همکاری، خود مؤید این موضوع است. الگوی امنیتی همکاری محور نیازمند اتفاق نظر در خصوص «اصول، هنجارها، قوانین و رویه های تصمیم گیری که در رابطه با یک موضوع^{۲۶} حیات می یابد،» می باشد. کشورهای منطقه به لحاظ تفاوت نظر درباره نقش آمریکا در منطقه، تفاوت در میزان دولت سازی که شرط لازم برای همکاری و هماهنگی است، فقدان وجود یک ساختار هنجاری واحد و توسعه نامتوازن اقتصادی از حداقلهای ضروری برای به وجود آوردن شرایط نامناسب برای الگوی امنیتی ماهیتاً لیبرال ناتوان هستند. راه دیگر شکل دادن به نظم، شکل دادن به الگوی امنیتی مبتنی بر توازن قواست. با توجه به واقعیتهای حاکم بر منطقه و به خصوص با توجه به ویژگیهای داخلی کشورهای منطقه، تنها گزینه ای که در برابر می ماند تکیه بر این نوع درک از امنیت است. در این منطقه، هویت و هدف و عملکرد قوانین کاملاً خاص هستند و از کشوری به کشور دیگر فرق می کنند. در منطقه ای که امکان حیات بخشیدن به جامعه امنیتی یعنی محیطی که اعضا نفاوتها را از طریق صلح جویانه حل و فصل خواهند کرد،^{۲۷} وجود ندارد، تنوع گزینه های امنیتی به شدت کاهش می یابند. با در نظر گرفتن ویژگیهای کشورهای منطقه، الگوی امنیتی مبتنی بر توازن قوا از نقطه نظر تصمیم گیرندگان، بالاترین میزان کارایی و دستاورد را فراهم می آورد. از نظر اینان برای جلوگیری از جنگ، ایجاد ثبات و استقلال مطلوب ترین مکانیزم توازن قواست.^{۲۸} الگوی امنیتی از این نوع، به ضرورت ماهیت، توجه فراوانی را معطوف به

قدرت نسبی می‌سازد. به همین روی، سابقه تسلیحاتی یکی از وجوه مشخصه آن است. کارآمدترین شیوه برای جلوگیری از جنگ، حفظ استقلال و تداوم ثبات^{۲۹} براساس این الگو، این است که رقابت تسلیحاتی تنگاتنگ با کشورهای منطقه وجود داشته باشد. با توجه به اینکه در منطقه، ویژگیهای جامعه بین‌المللی که تأکید بر اعتبار قراردادهای، رویه‌ها و قوانین و وجود یک سری ارزشهای مشترک دارند، اصولاً وجود ندارند و به جهت ماهیت هرج و مرج‌گرایی سیستم بین‌الملل^{۳۰} که بر منطقه حاکم است، الگوی امنیتی حاکم بر منطقه که تأکید بر توازن قوا دارد، سبب شده است که وسعت عمل فراوانی برای کشورهای مطرح جهانی به وجود آید. در این میان حضور و نقش آمریکا به عنوان یک قدرت هژمون، بیش از همیشه ملموس است. با در نظر گرفتن این واقعیت که «قدرتهای هژمون تهدید آمیز هستند، نه به خاطر آنچه آنها انجام می‌دهند بلکه به خاطر آنچه آنها قادر به انجام آن هستند»^{۳۱} الگوی امنیتی مبتنی بر توازن قوا، عملکرد دوگانه در منطقه با توجه به ساختار نظام بین‌الملل را به نمایش گذاشته است. کشورهایی که در جرگه دوستان قدرت هژمون جهانی هستند، به دلیل اینکه هر زمان به این نتیجه برسند که بازیگران دیگر منطقه بر آنها تفوق پیدا کرده اند می‌توانند از طریق توازن خارجی یعنی نزدیکی به قدرت هژمون ضعف پیش آمده را جبران کنند، می‌بایستی الگوی امنیتی بر توازن را مطلوب ببابند. اما کشورهای مخالف قدرت هژمون جهانی به لحاظ اینکه در صورت تضعیف موقعیت منطقه ای قادر نیستند به افزایش قدرت از طریق ائتلاف با یک قدرت بزرگ دست یابند، در بلندمدت الگوی امنیتی توازن قوا را کارآمد نخواهند یافت. جدا از کیفیت رابطه با قدرت هژمون که نقش فزاینده ای در موفقیت یا عدم موفقیت الگوی امنیتی مبتنی بر توازن قوا دارد، مجموعه ای از عوامل داخلی هم هستند که تأثیرگذار می‌باشند. کشورهای واقع در خاورمیانه از سه نوع بحران رنج می‌برند. «بحران اتحاد ملی» یکی از عوامل تضعیف کننده بسیاری از بازیگران منطقه است. اکثر این کشورها با گرایشهای جدایی طلب مواجه هستند و یا اینکه با کشورهای همسایه در خصوص بخشهایی از سرزمین خود مشکل و مسئله دارند. بحران دیگر همانا «بحران هویت ملی» است. در بسیاری از این کشورها یک هویت فراگیر وجود ندارد که حکومت خود را با آن متمایز کند. در غالب این کشورها هویت

تکه تکه است و با تعویض حکومتها مواجه با هویت متفاوت ملی می شویم. غالباً حکومتها با توجه به پایگاه قومی، قبیله ای، زبانی، مذهبی و نژادی هویت ملی را ترسیم می سازند و چون این نوع هویت، ماهیت بخشی خاص دارد، نمی تواند خصلت همه گیر پیدا کند. این باعث شده است که بی ثباتی مزمن در رابطه با میزان رخنه حکومت در سطح کلی کشور وجود داشته باشد. «بحران هویت رژیم» در بسیاری از کشورهای منطقه خود را نشان می دهد. هنوز حکومتها به این جمع بندی نرسیده اند که ساختار سیاسی براساس چه ارزشهایی در جامعه باید به اقدام پردازد. بر روی طیف سیاسی ارزشهای انقلابی، لیبرال، اقتدارگرا، محافظه کار و غیره که آیین را نهادینه سازد. به لحاظ بحرانهای سه گانه فوق که واقعیتی مزمن در منطقه است، الگوی امنیتی توازن قوا قادر به این نیست که امنیت را در شکل مطلوب آن فراهم کند. چرا که ساختار سیاسی از توسل به توازن داخلی یعنی افزایش ظرفیتهای و توانمندیهای در داخل کشور عملاً محروم است. بحرانهای سه گانه موجب می شوند که ساختار سیاسی با تزلزل مشروعیت مواجه شود و در نتیجه از این توانایی بی بهره باشد که بتواند به بسیج منابع داخلی پردازد. الگوی امنیتی حاکم بر منطقه که براساس منطق توازن قوا شکل گرفته است، در بلندمدت قادر به این نیست که فرصت مناسب برای شکل گیری امنیت دایم و مستمر را به وجود آورد. به همین جهت است که در منطقه شاهد بی ثباتی، سابقه وسیع تسلیحاتی و ناتوانی در ایجاد نرخ قابل قبول رشد اقتصادی هستیم.

نتیجه گیری

کشورهای خاومیانه با دو واقعیت غیر قابل کتمان روبه رو هستند که برای بسیاری از آنان هر دو پدیده تهدید امنیتی محسوب می شوند که به معنای در خطر بودن بقای آنها باید به حساب آیند. حضور روبه افزون بازیگر هژمون جهانی در منطقه، منجر به این گشته است که کشورهای دوست قدرت هژمون به لحاظ اطمینان از حمایتهای فزاینده ضرورتی برای ایجاد پلهای ضروری برای همکاری و شکل دادن به ارزشهای مشترک برای حل و فصل اختلافات، جلوگیری از رقابت تسلیحاتی و ایجاد فضای مستعد برای توسعه اقتصادی متقابل نیابند.

کشورهای متعارض با قدرت هژمون هم به لحاظ احساس خطر کردن، مجبور به این شده اند که بخش فزاینده ای از منابع را به افزایش قدرت نظامی تخصیص دهند. واقعیت دیگر که اکثر قریب به اتفاق کشورهای منطقه با آن مواجه هستند، وجود سه بحران هم زمان است که کمترین تدبیری برای حل و فصل آن اتخاذ شده است. بحران اتحاد، بحران هویت ملی، و بحران هویت رژیم سبب گشته اند که این کشورها نتوانند به بسیج منابع برای حیات دادن به یک فضای امنیتی مساعد و مطلوب اقدام کنند. با توجه به این دو واقعیت است که متوجه می شویم چرا الگوی امنیتی حاکم بر منطقه که مبتنی بر مکانیزم توازن قواست، قادر به این نگشته است که ضریب امنیتی کشورهای مستقر در خاورمیانه را به میزان مطلوب برساند. منطقه به شدت آسیب پذیر در برابر فشارهای خارجی و به گونه ای فزاینده آسیب پذیر به لحاظ ویژگیهای داخلی اکثر کشورهای منطقه است. الگوی امنیتی مبتنی بر توازن قوا در صورتی با موفقیت روبه رو می شود که بحرانهای داخلی فیصله یابد و حضور قدرت هژمون در منطقه کاهش یابد و یا اینکه مدیریت شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پاوققها:

1. Otta Hintze. "Military Organization and the Organization of the State," in Felix G. Ibert, ed., *The Historical Essays of Otta Hintze*, New York: Oxford University Press, 1975, p. 183.
2. Jack L. Snyder . *Myth of Empire: Domestic Policies and International Ambition*, Ithaca, N.Y.: Cornell University Press, 1991, p.14.
3. Glenn Hastedt & Kay Knickrehm, eds., *Toward the Twenty First Century: A Reader in World Politics*, New York: Prentis-Hall, 1994, p.142.
4. Frederick H. Hartmann, *The Relations of Nations*, New York: Macmillan, 1973, p.83.
5. Robert Osgood, *Ideas and Self Interest in American Foreign Relations*, Chicago: Chicago University Press, 1953, p.4.
6. Even Luard. *The Balance of Power: The System in International Relations 1648-1815*, London: Macmillan, 1992, p. x.
7. Michael Mastanduno, David A. Lave & J. John Ikenberry. "Toward a Realist Theory of State Action," *International Studies Quarterly*, vol. 33, 1989, p.457.
8. Mark W. Zacher & Richard A. Mathew, "Liberal International Theory: Common Threads: Divergent Strands," in Charles W. Kegley Jr., ed., *Controversies in International Relations Theory: Realism and the Neoliberal Challenge*, New York: St. Martin's Press, 1995, p.107.
9. Richard Schultz. "Introduction to International Security?" In Richard Schulz. Roy Godson and Ted Greenwood, *Security Studies for the 1990s*, Washington: Brassey's 1993, p. 45.
10. Samuel P. Huntington. "The Lonely Superpower," *Foreign Affairs*, vol. 78, no. 2, March-April 1999, p. 35.
11. Inis. L. Claude. "The Balance of Power Revisited," *Review of International Security*, vol. 15, April 1989, p. 78.
12. Michael J. Smith, ed. *Realist Thought from Weber to Kissinger*, Baton Rouge, LA: Louisiana State University Press, 1986, p.12.
13. Michael J. Smith, "Antecedents in Classical Political Thought: Thucydides, Machiavelli and Hobbs," in Michael J. Smith., ed., *Political Thought from Weber to Kissinger*, Baton Rouge, LA.: Louisiana State University, 1986.
14. Hedley Bull. "The Grutian Conception of International Society," in Ka:

- Anderson and Andrew Hurrell, eds., *Hedley Bull on International Society*, London: Macmillan, 1995, p. 8.
15. Stephen Krasner. "Structural Causes and Regime Consequences: Regimes as Intervening Variables." in Stephen Krasner ed., *International Regimes*, Ithaca: Cornell University Press, 1983, p. 2.
 16. Thomas J. Christensen, "Spirals, Security and Stability in East Asia," *International Security*, vol. 42, no. 4, 2000, p.196.
 17. Barry Buzan & Gerald Segal. "Rethinking East Asian Security," *Survival*, vol. 39, no. 2, pp. 3-21.
 18. Robert W. Cox & J. Sinclair Timothy, *Approaches to World Order*, New York: Cambridge University Press, 1996, p. 243.
 19. Deutsch & David Singe. "Multipolar Power System and International Stability," *World Politics*, vol. 16, no. 3, pp. 390-406.
 20. Nico Schrijver, "The Changing Nature of State Sovereignty," *British Yearbook of International Law*, Oxford: Clarendon Press, 2000, p.7.
 21. Barry Buzan, "From International System to International Society: Structural Realism and Regime Theory Meet the English School," *International Organization*, vol. 47, no.3, Summer 1993, p. 341.
 22. Richard Rosecrance, *The Rise of Trading State: Commerce and Conquest in the Modern World*, New York: Basic Books, 1986.
 23. Michael W. Doyle, "A Liberal View: Preserving and Expanding Liberal Pacific Union," in T.V. Paul and John A. Hall, eds., *International Order and World Politics*, Cambridge: Cambridge University Press, 1999.
 24. Victoria Schofield, *Kashmir in the Crossfire*, London: I. B. Tauris, 1996, pp.164-89.
 25. Donald L. Horowitz, *Ethnic Groups in Conflict*, Berkeley: University of California Press, 1985, p. 96.
 26. Krasner, op.cit., p.1.
 27. Karl Deutsch, *Political Community and the North Atlantic Area*, Westport, Conn.: Greenwood, 1957, p. 5.
 28. Michael Sheehan, *The Balance of Power: History and Theory*, London: Routledge, 1996, p.127.
 29. Martin Wight, *Power Politics*, London: Leicester University Press, 1995, p.169.
 30. Bruce Palmer, "Strategic Guidelines for the United States in the 1980s," in

Bruce Palmer, ed., *Grand Strategy for the 1980s*. Washington, D.C: American Enterprise Institute, 1978, p.73.

31. Randal L. Schwelter & William C. Wolforth, "Power Test: Evaluating Realism in Response to the End of the Cold War." *Security Studies*, vol. 9, no. 3, Spring 2000, p. 74.

